

توجیه اعتقاد به

آموزه های رمزی مسیحیت

از دیدگاه لایب نیتز

اریک کیو ترجمه سید محمود موسوی

[عیسی مسیح] و تبدیل جوهری [نان و شراب] که در اجرای مراسم عشای ربانی در کار است، نیز بشود.^۱ آموزه های رمزی همواره برای کسانی که در صدد آشتی دادن اصول دین مسیحی و عقل هستند، مسئله ساز بوده اند. این آموزه ها به حکم سرشت رازآلودشان در برابر تبیین ایستادگی می کنند. به تعبیر لایب نیتز، آموزه های رمزی فهم ناپذیر، نامحتمل و

اعتقاد به آنچه اصطلاحاً آموزه های رمزی مسیحیت نام گرفته است، یکی از اصول اساسی مسیحیت است. واژه Mysteries [=اسرار یا آموزه های رمزی] دقیقاً شامل دو آموزه «تجسد» و «تثلیث» است که به توصیف ذات خدای مسیحیان می پردازد. با این حال، این اصطلاح را می توان با مسامحه، به معنایی به کار برد که شامل معماهایی نظیر مسئله علم پیشین خدا، و معجزاتی مانند رستاخیز

اموری کاملاً نامعقول ملزم ساخته است، پاسخ می گوید: لایب نیتز در کتاب عدل الهی^۳ بر این نکته تأکید می کند که آموزه های رمزی گرچه فهم ناپذیر، نامحتمل و برخلاف شواهدند، با این همه، می توان آنها را به قدر کفایت، که اعتقاد به آنها را موجه سازد، تبیین کرد.^۴ اما چگونه ممکن است آموزه های رمزی به طور همزمان هم فهم ناپذیر باشند و هم تبیین پذیر؟ در این نوشتار خواهیم کوشید

برخلاف شواهدند.^۲ چرا باید یک انسان خردمند و حتی یک مسیحی خردمند به این گونه آموزه های رمزی باور داشته باشد؟ با پاسخ به این پرسش، شخص به این ایراد جدی که دین مسیحی فرد را به پذیرش

تا با استفاده از اظهارات کوتاه و تا حدی رمزی لایب نیتز در مورد آموزه‌های رمزی در کتاب عدل الهی تقریری جدید از دیدگاه وی در باب موجه بودن اعتقاد به آموزه‌های رمزی مطرح سازم. امیدوارم برای این ادعای لایب نیتز که افراد می‌توانند برای اعتقاد به آموزه‌های رمزی که فهم ناپذیر، نامحتمل و برخلاف شواهدند دلیل کافی در اختیار داشته باشند، معنای درستی به دست دهم.

خردگریزی و خردستیزی

ممکن است کسی در این گمان شود که تقابل میان فهم ناپذیری و تبیین پذیری آموزه‌های رمزی را می‌توان به سادگی با بیان تعریفی جدید از واژه «فهم ناپذیر» مرتفع ساخت. در نتیجه، فهم ناپذیر بودن با تبیین پذیر بودن سازگار است. در واقع، به نظر می‌رسد که لایب نیتز در کتاب عدل الهی چنین معنایی از «فهم ناپذیری» را در ذهن داشته است. وقتی که لایب نیتز می‌گوید آموزه رمزی فهم ناپذیر است، مقصودش این نیست که آن آموزه در تناقض با یکی از اصول شناخته شده عقلی است. او بر این عقیده است که «اگر برحسب اتفاق، آموزه رمزی» آشکارا با یکی از اصول بدیهی در تقابل باشد، دیگر این آموزه یک «راز» سر به مهر

نیست، بلکه امری است کاملاً نامعقول.^۵ بنابراین، مقصود و مراد لایب نیتز از فهم ناپذیر خواندن آموزه‌های رمزی، هر چه باشد، این نیست که این آموزه‌ها در تناقض با اصول بدیهی عقل قرار دارند.

لایب نیتز برای توضیح معنای فهم ناپذیری به تمایز میان خردگریزی و خردستیزی، که توماس آکویناس آن را مطرح کرده، تمسک می‌جوید. به عقیده وی، «چیزهایی که قابل فهم و قابل تبیین نیستند جزء امور خردگریزند؛ اما اموری که با عقول نافذ در تعارض باشند یا با اموری که با شیوه‌ای صحیح و دقیق به اثبات رسیده‌اند در تقابل باشند، خردستیزند.»^۶ به بیان دیگر، اگر چیزی با اصل بدیهی عقل یا با چیزی که از اصول بدیهی عقل استنتاج شده است در تناقض باشد خردستیز است؛ اما اگر فهمی جزئی یا تمثیلی از یک چیز داریم و یا آن را نمی‌فهمیم، در این صورت آن را ورای طور عقل و به اصطلاح، خردگریز می‌نامیم.

از دیدگاه لایب نیتز، فهم یک چیز به معنای بیان «علت» آن چیز است؛ یعنی تبیینی کامل از این که چرا آن شیء خاص به ناچار موجود شده است و نه غیر آن.^۷ فرض کنید من می‌خواهم بدانم که چرا سوفله‌ای که درست کرده‌ام، چنانکه باید از کار درنیامده و خمیر

شده است. وقتی که از شخصی که دانش و تجربه کافی دارد علت را جویا می شوم به من توضیح می دهد که چون سفیده های تخم مرغ را خوب هم نزده ام هوای کافی در خمیرمایه سوفله وارد نشده و در نتیجه، مانع برآمدن آن شده است. بدین ترتیب، من می فهمم که چرا در کار خود ناکام مانده ام.

فهم یک آموزه رمزی نیز به معنای داشتن تبیینی است مشابه، از این که چرا آن آموزه مطرح است و چرا آن گونه است که هست. ما می توانیم بی آن که در تناقض با اصول بدیهی عقل سخنی گفته باشیم، جنبه هایی از آموزه های رمزی را تبیین کنیم. مثلاً در باب تثلیث، ما می توانیم با عدد سه و نظایر آن مقصود و مراد خود را از «پدر»، «پسر» و روح القدس بیان کنیم؛ اما نمی توانیم تبیین کنیم که چرا «الوهیت» منحصر به اقانیم ثلاثه است و نه کمتر یا بیشتر. از آنجا که نمی توانیم چگونگی آموزه های رمزی را تبیین کنیم این آموزه ها در ورای طور عقل جای می گیرند و از این حیث، فهم ناپذیرند.

با به کارگیری تمایز میان خردگریزی و خردستیزی می توان تقابل میان فهم ناپذیری و تبیین پذیری آموزه های رمزی را از میان برداشت. نظر به این که این رازها خردگریزند، نمی توانیم تبیینی از چگونگی آنها به دست

دهیم؛ که این باعث فهم ناپذیری آنها می شود. اما از سویی، چون در ستیز با عقل نیستند، می توانیم بی آن که آشکارا به گزافه گویی درافتیم، جنبه هایی از آنها را توضیح دهیم؛ و از این رو آنها تبیین پذیرند.

این تمایز هرچند ما را قادر می سازد تا تقابل حاصل از فهم ناپذیری و تبیین پذیری آموزه های رمزی را برطرف سازیم، برای پاسخ گویی به پرسشی که در آغاز مطرح شد، چندان کارساز نیست. اگر بگوییم در این اطراف، اسبی شاخدار و نامرئی پرسه می زند و ممکن است با لگدهای خود به خودروهای پارک شده آسیب رساند، با هیچ یک از اصول بدیهی عقل در تناقض نیست و مطمئناً می توانیم برای وجود چنین جانوری دلایلی نیز بتراشیم؛ اما این را توجیهی کافی برای اعتقاد داشتن به وجود اسبی شاخدار، نامرئی و چموش به حساب نمی آوریم. خردگریزی یک مسئله حداکثر می تواند شرط لازم برای باور داشتن به آن را فراهم آورد. بنابراین، اگر ما می خواهیم تبیین کنیم که چرا انسانهای خردمند باید به آموزه های رمزی باور داشته باشند، باید به چیزی فراتر از تمایز خردگریزی و خردستیزی نظر کنیم.

در ادامه، برای توجیه اعتقاد به آموزه های

رمزی، به دو شیوه، که هر دو برگرفته از کلمات لایب نیتز است، اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که اعتقاد به آموزه‌های رمزی مسیحیت معقول است. به دلایلی که

بعداً معلوم خواهد شد شیوه نخست را شیوه انتقال موثق^۸ می‌نامیم و شیوه دوم را شیوه چارچوب معقول^۹. در این بخش به شیوه نخست می‌پردازیم.

شیوه انتقال موثق

شیوه انتقال موثق در بردارنده این عقیده نسبتاً سستی است که آموزه‌های رمزی با زنجیره‌ای از شواهد توجیه می‌شوند. به تعبیر لایب نیتز:

ایمان را می‌توان با تجربه مقایسه کرد. زیرا ایمان (به لحاظ انگیزه‌هایی که آن را موجه می‌سازد) به دو چیز وابسته است: یکی تجربه کسانی که معجزات را که پایه و اساس وحی‌اند مشاهده کرده‌اند، و دیگری سنت قابل اعتمادی که نسل اندر نسل، خواه از طریق متون مقدس و خواه از طریق گزارش کسانی که آن را حفظ کرده‌اند، منتقل شده است.^{۱۰}

ما فرض را بر این می‌گذاریم که افرادی که در آغاز، شواهد حاکی از آموزه‌های رمزی را به چشم خود دیدند، افرادی قابل اعتماد بوده‌اند. از این منابع، سلسله‌ای قابل

اعتماد از انتقال اطلاعات به وجود آمده و مبنایی را برای اعتقاد ما به آموزه‌های رمزی فراهم ساخته است.

مشکلات شیوه انتقال موثق

این تبیین گرچه سراسر است، برای توجیه اعتقاد به آموزه‌های رمزی مسیحیت دچار کاستی‌هایی است، که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

نخست آن که، شیوه انتقال موثق کارایی محدودی دارد و نمی‌تواند هر نوع آموزه رمزی‌ای را توجیه کند. این تبیین می‌تواند تنها برای اعتقاد به آن دسته از اسراری که در بردارنده رویدادهای مشاهده پذیرند، توجیهی مناسب به دست دهد.

برای مثال، ملاحظه کنید که چگونه می‌توان با شیوه انتقال موثق اعتقاد به رستاخیز عیسی مسیح را موجه ساخت. فرض کنید یکی از رومیان، که بعداً به مسیحیت گرویده، موقع شکافته شدن قبر به هنگام رستاخیز عیسی مسیح آنجا حاضر بوده است. روز قبل دیده است که بدن را در قبر گذاردند، شب را تا صبح در کنار قبر بیدار مانده و صبح روز بعد قبر را خالی یافته است. او [این موضوع را] به فرزندانش گفته و آنها نیز به فرزندانشان، و همین طور نسل

اندر نسل برای یکدیگر بازگفته‌اند. اگر دلیلی برای تردید در وثاقت آن رومی یا فرزندانش در دست نباشد، در این صورت می‌توان اعتقاد به وقوع رستاخیز عیسی مسیح را با زنجیره‌ای از شاهدان، که تا شاهد عینی اصل ماجرا امتداد می‌یابد، به قدر کفایت موجه ساخت.

حال در مقابل، اعتقاد به تبدل جوهری را که در انجام مراسم عشای ربانی در کار است ملاحظه کنید. معلوم نیست که شواهد تبدل جوهری کدامند، و به همین جهت مشکل بتوان دریافت که چگونه ممکن است کسی شاهد چنین تبدلی باشد. بنابراین، وقتی که نوبت به توجیه رازهایی مانند تثلیث و «تجسد» می‌رسد، که متضمن هیچ رویدادی نیستند، شیوه انتقال موثق به کلی از خاصیت می‌افتد. زیرا چگونه ممکن است شاهد انسانی مشاهده کند که هریک از اشخاص تثلیث بی‌آن که خودشان عین یکدیگر باشند، با خدا یکی باشند. و اصلاً چه چیزی ممکن است به عنوان مشاهده ذات متناهی-نامتناهی مسیح قلمداد شود؟ این ملاحظات گویای این امر است که شیوه انتقال موثق به خودی خود می‌تواند تنها برای اعتقاد به اسراری که در بردارنده رویدادهای مشاهده پذیرند، توجیهی کافی به دست دهد.

مشکل دوم، که لایب‌نیتز هم به آن پی برده، این است که شیوه انتقال موثق دلیلی به دست نمی‌دهد که ما باید تنها به اسرار مسیحیت اعتقاد ورزیم و اسرار سایر ادیان را فروگذاریم^{۱۱}؛ محمد[ص] تعالیم رمزی اسلام را به صورت شفاهی و در قالب قرآن، در فرآیندی که با فرآیند جاری در دین مسیحیت قابل تمییز نیست، به اصحاب خود سپرد. در واقع، معتقدات هر دینی را می‌توان با شیوه انتقال موثق موجه ساخت. بنابراین، این تبیین به تنهایی نمی‌تواند اعتقاد به اسرار مسیحیت را به طور کامل توجیه نماید.

مشکل سوم به کارایی شیوه انتقال موثق مربوط می‌شود. این شیوه به دلیل آن که به موجوداتی انسانی اعتماد می‌کند که ممکن است در پردازش اطلاعات دچار خطا شوند، آسیب‌پذیر است. شاهدان ممکن است درک درستی از رویدادها نداشته باشند و یا تفسیری نادرست از آنها به دست دهند. شاید آن رومی‌ای که شاهد رستاخیز عیسی بوده، طی آن شب پایی، لحظاتی خوابش برده و کسی در آن میان، بدن مسیح را به طور مرموزی به جایی دیگر انتقال داده است؛ یا احتمالاً بدن مسیح در میان قبر بوده و او درست درون قبر را ندیده است. اگر توجه کنیم که انسانها

اغلب به هنگام انتقال اطلاعات دچار خطا می‌شوند، مشکل دوچندان می‌شود. در هر یک از حلقه‌های این زنجیره از شواهد و قرائن، از رومی مفروض تا اعتقاد کنونی به رستاخیز عیسی مسیح، این احتمال وجود دارد که داستان آن رومی در جریان نقل و انتقال، دستخوش تحریف شده باشد. احتمال این که در جایی از این زنجیره خطایی رخ داده باشد، با افزایش شمار حلقه‌های موجود در آن فزونی می‌یابد؛ درست همان چیزی که در بازی درگوشی کودکان شاهدیم.^{۱۲} زنجیره‌ای که از رویدادهای مشاهده‌پذیر تا مؤمنان امروزی به این آموزه‌های رمزی امتداد می‌یابد، حلقه‌های بسیاری را در خود جای داده است. انسانها ممکن است در جمع‌آوری و انتقال اطلاعات دچار خطا شوند. به همین دلیل نمی‌توان با تمسک به شیوه انتقال موثق اعتقاد به آموزه‌های رمزی را موجه ساخت.

شیوه چارچوب معقول این بدان معنا نیست که شیوه انتقال موثق به کلی مخدوش است. اما از آنجا که شیوه نخست می‌تواند تنها اعتقاد به پاره‌ای از اسرار را، آن هم به طور ناقص، توجیه کند و نظر به این که مجالی برای تردید در آن دسته

از اسراری که توان توجیهش را دارد بر جای می‌گذارد، اگر بخواهیم توجیهی کارآمد از اعتقاد به اسرار مسیحیت به دست دهیم باید، در تکمیل شیوه نخست، تبیینی دیگر ارائه کنیم.

شیوه دوم لایب‌نیتز برای توجیه آموزه‌های رمزی مسیحیت، با کمال وضوح، در بحث وی درباره عباراتی از اریگن یافت می‌شود: روشن خواهد شد که وقتی آبای کلیسا وارد بحث می‌شدند چنین نبود که صرفاً عقل را تخطئه کنند. آنها در منازعاتی که با مشرکان داشتند نوعاً می‌کوشیدند تا نشان دهند که چگونه شرك با عقل در تقابل است و چگونه دین مسیحیت در این جنبه نیز از موضع برتری برخوردار است. اریگن به سلسوس نشان داد که مسیحیت تا چه میزان از معقولیت بهره‌مند است.^{۱۳}

در این عبارت، لایب‌نیتز بر روش عام آبای کلیسا صحنه می‌گذارد که مسیحیت را بر این پایه که از حریفانش معقول‌تر است، به مشرکان توصیه می‌کردند. اما این معقولیت به چه معناست؟

مسیحیت ممکن است در مقایسه با حریفانش از انسجام بیشتری برخوردار باشد. یعنی در قیاس با عقاید ادیان دیگر، مسیحیت متضمن مجموعه‌ای از باورهایی است که ربط و نسبتی عمیق با یکدیگر دارند و ناسازگاریهای کمتری در آنها یافت می‌شود. معنای دیگر معقولیت این است که بگوییم مسیحیت می‌تواند تبیینی بهتر از حریفان خود، درباره ساز و کارهای جهان عرضه کند.

لایب‌نیتز در یکی از اظهاراتش درباره تفسیر بیبل از روش اریگن می‌گوید که مسیحیت در هر دو جنبه فوق از حریفان خود معقول‌تر است:

آنجا که اریگن خاطر نشان می‌کند که دین می‌تواند از آزمون به بحث گذاردن عقایدش سربلند بیرون آید، (بیبل) به آن دسته از کلمات او تمسک می‌کند که گویا مقصود وی آزمون مربوط به فلسفه نیست، بلکه آزمون مرتبط با دقتی است که به وسیله آن

حجیت و معنای واقعی متون مقدس به اثبات می‌رسد. اما دلیلی برای این محدودیت در دست نیست.^{۱۴}

در این عبارت، لایب‌نیتز بیل را به این دلیل که اظهارات اریگن درباره معقولیت را تنها شامل معنای اول از دو معنای فوق می‌داند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. به گمان خود لایب‌نیتز، مقصود اریگن این است که مسیحیت نه تنها براساس موازین خاص خود، بلکه با معیارهای فلسفه نیز معقول است. با این تفسیر از اظهارات اریگن، لایب‌نیتز معنای دوم از «معقولیت» را نیز مطرح می‌سازد؛ یعنی این عقیده که مسیحیت بهتر از حریفان خود سازوکارهای جهان را تبیین می‌کند.

اگر کسی ادعا کند که مسیحیت در مقایسه با سایر ادیان از انسجام بیشتری برخوردار است، مقصودش تا حدودی روشن است. اما اگر بگوید که مسیحیت برای تبیین سازوکار جهان کارایی بیشتری دارد، مقصودش از وضوح بسیار کمتری برخوردار است. این ادعا را چگونه باید فهمید؟

یک راه طبیعی برای تقویت و تکمیل شیوه چارچوب معقول، برهان اتقان صنع است. اگر نگاهی به جهان اطراف خود بینکنیم کارکردهای پیچیده و ظریفی را مشاهده

می‌کنیم و درمی‌یابیم که باید خالق فوق طبیعی برای جهان فرض کرد. اشکال اساسی این برهان این است که هیچ دلالتی در تأیید این ادعا ندارد که مسیحیت در مقایسه با حریفان خود، تبیین بهتری از جهان به دست می‌دهد. براین سستی نظم ممکن است اعتقاد به خدای ادیان را تأیید کنند، اما هیچ راهی را برای ترجیح مسیحیت بر سایر ادیان، که لازمه شیوه چارچوب معقول است، در اختیار نمی‌گذارند. بنابراین، اگر بخواهیم معنای قابل قبولی برای این ادعا که مسیحیت بهتر از حریفان خود از عهده تبیین جهان برمی‌آید ارائه کنیم، باید به جای دیگری نظر کنیم.

در تکمیل تبیین مبتنی بر چارچوب معقول، با دو چالش اساسی مواجهیم. نخست باید بیان کنیم که چگونه مسیحیت می‌تواند تبیین بهتری از عالم ارائه کند و بعد به اشکال زیر به شیوه چارچوب معقول پاسخ گوئیم. به خاطر دارید که در این شیوه ادعا می‌شود که اعتقاد به آموزه‌های رمزی موجه است. زیرا این آموزه‌ها بخشی از بهترین تبیین در دسترس در باب ماهیت جهان است. اما پرسش اینجاست که چگونه ممکن است آموزه‌های رمزی فهم‌ناپذیر، بخش کارآمد یک تبیین کارساز را تشکیل دهند؟ این که آموزه‌های رمزی بخشی از مجموعه

تبیینی کارآمد است، مشکلی را حل نمی‌کند و مثل آن می‌ماند که ما آموزهٔ تثلیث را با مکانیک کوانتوم جمع بزنیم و بعد برای توجیه اعتقاد به تثلیث، به قدرت تبیینی مکانیک کوانتوم توسل جوئیم. خوب است این را اشکال مکانیک کوانتوم بنامیم.^{۱۵} برای پاسخ به این اشکال و نیز برای دلپذیرتر ساختن این ادعا که آموزه‌های رمزی به دلیل آن که بخشی از بهترین تبیین در دسترس در باب ماهیت عالم اند موجه‌اند، دست کم باید این را نشان دهیم که چگونه آموزه‌های رمزی به خودی خود می‌توانند در تبیین ماهیت عالم ایفای نقش کنند.

بعضی از اظهارات لایب‌نیتز که قبل از کتاب عدل الهی مطرح شده، اشاره به این امر دارد که حتی آموزهٔ «تجسد» که صرفاً تبیینی ناقص از آن می‌توان ارائه کرد و به همین جهت فهم‌ناپذیر است، می‌تواند در تبیین جنبه‌های مهمی از سازوکار جهان به ما یاری رساند.^{۱۶} در مقام بررسی ماهیت وحدت جوهری، یعنی وحدت سرشت الهی و انسانی مسیح در جوهر واحد، لایب‌نیتز نظریه‌اش را در خصوص جوهر بهبود می‌بخشد؛ بویژه نظریه پرداز لایب‌نیتز دربارهٔ ماهیت وحدت جوهری او را قادر می‌سازد تا تبیین بهتری از وحدت جوهری

نفس و بدن عرضه کند.

تحلیل لایب‌نیتز از وحدت جوهری که اس و اساس آموزهٔ تجسد را تشکیل می‌دهد، به این شرح است: در وحدت جوهری دو رکن فعال و منفعل در کارند. رکن فعال که در تجسد دخالت دارد ذات الهی است و رکن منفعل، روح انسانی مسیح است. رکن فعال، یعنی ذات خدا، قائم به ذات است؛ یعنی مستقل از هر جوهر دیگری موجود است و تنها از طریق رکن منفعل عمل می‌کند. رکن منفعل، یعنی روح انسانی مسیح، نیز باقی است و همچون وسیله‌ای برای عمل ذات خدا به کار می‌آید. از دیدگاه لایب‌نیتز، وحدت جوهری که مقوم آموزهٔ تجسد است مستلزم آن است که رکن فعال این وحدت همواره بر رکن منفعل تأثیر بگذارد. بنابراین، براساس تحلیل لایب‌نیتز اگر فقط اگر ذات خدا پی‌درپی بر روح مسیح تأثیر گذارد، وحدتی جوهری میان ذات خدا و روح مسیح برقرار است.^{۱۷}

از مشکلات مربوط به فهم و تفسیر قول به تأثیر دائمی که بگذریم، می‌توان دید که این تبیین از وحدت جوهری که پایه و اساس «تجسد» است، مبنایی را جهت تبیین ذات جوهر برای لایب‌نیتز فراهم می‌سازد. او پس از این که چگونگی امکان وحدت ذات

خدا و روح انسانی مسیح را تحلیل کرد، توانست این دیدگاه را در مورد این پرسش کلی به کار گیرد که چگونه ممکن است مبادی جسمانی برای تشکیل جوهر، که خمیره اصلی ساختار عالم است، وحدت یابند.

تبیین لایب نیتز از جوهر به این شرح است: خداوند هم ارواح را که عناصری فعال و غیر جسمانی اند، و هم اجسام را که عناصری منفعل و جسمانی اند، آفریده است. جسم و روح چنان آفریده شده اند که هر جسمی به یک روح وابسته است و هر روحی به یک جسم. هریک از ارواح منبع خاصی از فعالیت را در خود دارد، اما تنها از طریق جسم خود می تواند عمل کند؛ هر جسمی فقط به سبب روحی که به آن تعلق دارد عمل می کند. بنا به تحلیل لایب نیتز، روح فعال و جسم منفعل تنها در صورتی وحدت جوهری دارند که روح، همواره و پی در پی بر جسم تأثیر گذارد.

اگر این تأثیرگذاری از میان برود وحدت میان روح و جسم نیز به کلی از بین خواهد رفت. بنابراین، براساس تحلیل لایب نیتز، وحدت عناصر جسمانی و غیر جسمانی برای تشکیل جوهر به دو ویژگی روح وابسته است: نخست آن که روح همواره بر جسم تأثیر بگذارد و

دیگر آن که روح تنها از طریق جسمی که به آن تعلق دارد تأثیر کند.

اساس این تبیین از جوهر همان تبیینی است که لایب نیتز در مقام فهم آموزه تجسد پرورده است. او برای تبیین ماهیت جوهر، صرفاً دیدگاه خود را در باب وحدت جوهری مورد نیاز در آموزه «تجسد» بسط داده، تا وحدت عناصر جسمانی و غیر جسمانی را که ویژگی همه جواهر است، پوشش دهد. بنابراین، لایب نیتز برای تبیین ماهیت جوهر که خمیرمایه اساس جهان است از تحلیل ناقص خود درباره یک آموزه رمزی سود می جوید.

این گزارش که چگونه لایب نیتز برای تبیین ماهیت جوهر از آموزه تجسد مدد می جوید، ما را قادر می سازد تا پاسخ چالشهایی را که پیشتر در مورد شیوه چارچوب معقول مطرح شد، فراهم سازیم. چالش نخست این بود که چگونه ممکن است تبیین مسیحیت از جهان، برتر از تبیین های عرضه شده توسط سایر ادیان باشد. از آنجا که «تجسد» رمز و رازی است که به مسیحیت اختصاص دارد، ادیان رقیب نمی توانند برای تبیین جهان از آن سود جویند. بنابراین، امتیازات تبیینی تمسک به اسرار خاص مسیحی مانند «تجسد» تنها به مسیحیت باز می گردد.

چالش دوم این بود که به اشکال مکانیک کوانتوم پاسخ گوئیم. یعنی این ادعا که همان طور که نمی توان آموزه های رمزی را به مکانیک کوانتوم پیوند زد و مدعی شد که قدرت تبیینی این نظریه، اعتقاد به آن آموزه ها را توجیه می کند، همان طور هم نمی توان با تمسک به قدرت تبیینی مسیحیت به عنوان یک کل، اعتقاد به آموزه های رمزی را موجه ساخت. در پاسخ به این اشکال گفتیم که آموزه تجسد، گرچه فقط تبیینی ناقص از آن می توان عرضه کرد، چنین نیست که صرفاً عنصری منفعل در تبیین لایب نیتز از ماهیت جهان باشد؛ بلکه در روشن ساختن ماهیت خمیرمایه اصلی جهان نقشی بسزا دارد. بدین ترتیب، می بینیم که یکی از اصول مسیحیت که کمتر از هر چیز دیگری شناخته شده و از جمله رمز و رازهای مسیحیت است، لایب نیتز را یاری می رساند تا به تبیین ماهیت، آن گونه که خود می شناسد، پردازد. به همین دلیل، شیوه چارچوب معقول با پیوند زدن آموزه های رمزی به مکانیک کوانتوم و ادعای این که اعتقاد به آنها را می توان با قدرت تبیینی این نظریه توجیه کرد، برابر نیست و قیاس این دو با یکدیگر، قیاس مع الفارق است.

مشکلات شیوه چارچوب معقول شیوه چارچوب معقول نیز خالی از اشکال نیست؛ که در اینجا به چند مورد از آنها اشاره می کنیم. یکی از ایراداتی که بر این شیوه می توان وارد ساخت این است که آموزه های رمزی جهان را به معنایی که معمولاً از واژه «تبیین»

می فهمیم، تبیین نمی کنند.

با این همه، ممکن است لایب نیتز تصادفاً و بدون ملاحظه ماهیت وحدت جوهری که قوام بخش آموزه تجسد است، به این تبیین خاص از جوهر دست یافته باشد. شاید کسی از خود پرسد که چگونه ممکن است که یک رویداد تاریخی، یعنی این که لایب نیتز با بسط تحلیل خود از وحدت جوهری که اساس آموزه تجسد است نظریه خود را در باب جوهر پرورنده است، توجیهی برای اعتقاد به این راز فراهم کند.^{۱۸}

یقیناً درست است که آموزه تجسد جوهر را به همان معنا که نظریه نسبیت اینشتین، وضع اشیاء متحرک را تبیین می کند و یا نظریه انتخاب عقلانی، رفتار فاعل‌های کاملاً عقلانی را توضیح می دهد، تبیین نمی کند. شیوه چارچوب معقول بر مفهومی از «تبیین» متکی است که با مفاهیم مورد استفاده در علوم طبیعی و اجتماعی متفاوت است. شرح این مفهوم تا حدودی از این قرار است. آموزه تجسد مسئله الهیاتی کاملاً تعریف شده‌ای را پیش روی لایب نیتز نهاد که به آن عمیقاً دلبسته بود. علاقه وی به این مسئله باعث شد که او در مورد این که چگونه ممکن است ذات خدا و روح انسانی مسیح در جوهری واحد وحدت یابند، تبیینی را ارائه

کند. بر این اساس، می توان گفت که آموزه تجسد این امکان را به لایب نیتز داد که به تبیین ماهیت جوهر پردازد؛ زیرا او با الهام از این آموزه نظریه‌ای را در باب وحدت جوهری پروراند که کلیدی برای تبیین جواهر از دیدگاه وی شد.

اگر این همه آن چیزی است که می توان برای معنای «تبیین» مورد بحث در شیوه چارچوب معقول در نظر گرفت، در این صورت ملاحظه وحدت مورد نظر در آموزه تجسد برای لایب نیتز نقشی صرفاً تصادفی در پرورش نظریه اش درباره جوهر داشته است. در حالی که آموزه تجسد نقشی مهم تر از الهام در پرورش نظریه لایب نیتز در مورد جوهر ایفا می کند. زیرا نه تنها آموزه تجسد لایب نیتز را برانگیخت تا تبیینی از این که چگونه ممکن است ذات‌های متفاوت در جوهری واحد متحد شوند ارائه کند، بلکه جزئیات این آموزه نیز بر نحوه تبیین لایب نیتز تأثیر گذارده است. در مقام پرورش این نظریه، لایب نیتز ناگزیر بود هماهنگ با آنچه درباره تجسد می داند سخن بگوید؛ یعنی این که «تجسد» مستلزم دو ذات است: یکی نامتناهی و دیگری متناهی؛ و اموری از این قبیل. اگر لایب نیتز فردی مانوی بود که می کوشید رابطه مبدأ خیر و شر موجود در

سرشت آدمیان را تبیین کند، بدون شک تبیین دیگری از چگونگی امکان متحد شدن دو ذات مختلف در جوهری واحد به دست می‌داد. مقصود ما این است که آموزه تجسد نه تنها در زمینه پرورش تبیین چگونگی اتحاد دو ذات مختلف در جوهری واحد الهام بخش لایب نیتز بوده، بلکه نظریه نهایی او را شکل داده است. توجه و اعتنای لایب نیتز به آموزه تجسد ممکن است تصادفی باشد، اما ارتباط میان اهتمام او به آموزه تجسد و نظریه ای که سرانجام در باب جواهر پرورده است، تصادفی نیست. با این همه، اگر باورهای خاصی را ضمیمه کنیم توجیهی که از شیوه چارچوب معقول به دست می‌آید می‌تواند دلیلی برای اعتقاد به آموزه‌های رمزی مسیحیت برای یک انسان خردمند فراهم سازد. لایب نیتز در کتاب عدل الهی خطابش به مؤمنان است نه مشرکان و بدعت‌گذاران. اگر مخاطبان این کتاب کسانی هستند که به خدای مسیحیت ایمان دارند و به رحمانیت، علم و قدرت مطلق او معتقدند، و بر این باورند که این خدا برنامه‌ای را برای شناساندن ماهیت جهان به افرادی که آن زندگی می‌کنند تدارک دیده است، در این صورت، شیوه چارچوب معقول می‌تواند دلیلی برای اعتقاد به آموزه‌های رمزی فراهم کند. این مؤمنان رمز و رازهایی نظیر آموزه

«تجسد» را جلوه‌ای از برنامه خدا برای جهان می‌بینند که می‌تواند در تبیین سازوکارهای جهان، به انسانها یاری رساند.

بویژه از نگاه مؤمنان، آموزه‌های رمزی چالش‌هایی هستند که افراد را به کوشش در تبیین ساحت‌هایی از جهان برانگیخته، تبیین‌های نهایی آنان را شکل می‌دهند. مؤمنان می‌توانند در پرتو این نگرش، آموزه‌های رمزی را به دلیل نقش آشکار و مهمی که در طرح و تدبیر خداوند دارند، بپذیرند.^{۱۹} بنابراین، در پاسخ به اشکال سابق که شیوه چارچوب معقول توجیهی برای اعتقاد به آموزه‌های رمزی فراهم نمی‌کند، می‌توان گفت که این شیوه برای کسانی که به خدای مسیحیت ایمان دارند می‌تواند دلیلی برای اعتقاد به این آموزه‌ها که فهم ناپذیر، نامحتمل و برخلاف شواهدند فراهم سازد.

اما این پاسخ نشان می‌دهد که شیوه چارچوب معقول کارایی محدودی دارد. زیرا در توجیه اعتقاد به آموزه‌های رمزی از باورهای مربوط به خدای مسیحیت سود می‌جوید و بر این اساس، نمی‌تواند برای همه افراد خردمند دلیلی را برای اعتقاد به اسرار فراهم سازد؛ بلکه تنها برای آن دسته از افرادی که به خدایی رحیم، علیم و قدیر اعتقاد دارند که طرحی را برای شناساندن

جهان به آنها تدارك دیده است، می تواند اعتقاد به اسرار را توجیه کند. افرادی که به چنین خدایی اعتقاد ندارند دلیلی نمی بینند که کارایی اسراری همچون تجسد را چیزی بیش از یک رویداد تاریخی بدانند و بنابراین، دلیلی ندارند که به اسرار ایمان آورند.

این بخش را با بیان دومین محدودیت شیوه چارچوب معقول به شکلی که بیان کردیم به پایان می بریم. شیوه چارچوب معقول نه تنها به لحاظ نوع افرادی که می تواند اسرار را در حق آنها توجیه کند، بلکه به لحاظ نوع اسراری که توانایی توجیهش را دارد، از کارایی محدودی برخوردار است. این شیوه با نشان دادن نقش مهمی که آموزه های رمزی در تبیین ماهیت جهان ایفا می کنند، اعتقاد به آنها را موجه می سازد. با این حال، اگر بخواهیم پاسخی برای اشکال مکانیک کوانتوم که می تواند اساس این تبیین را ویران سازد فراهم کنیم، باید نشان دهیم که آموزه های رمزی به خودی خود می توانند نقشی فعال در تبیین جهان ایفا کنند. دیدیم که آموزه تجسد در تبیین لایب نیتز از جوهر که خمیره بنیادین جهان را می سازد، چنین نقشی بر عهده داشت؛ ولی به هیچ روشنی نیست که در مورد سایر آموزه های رازآلود مسیحیت نیز بتوان داستان مشابهی را بازگفت. مثلاً

آموزه تثلیث چه نقشی می تواند در تبیین جهان داشته باشد؟ تا کار بیشتری در مورد شیوه چارچوب معقول انجام نگیرد، نمی توانیم بدانیم که چگونه آموزه های رمزی مسیحیت می توانند در تبیین ماهیت جهان ما را یاری رسانند و آیا اصولاً چنین کاری از آنها ساخته است یا نه.

نتیجه گیری

تا اینجا، ما به اهداف مورد نظر دست یافته ایم؛ [زیرا] برای یکی از معماهایی که لایب نیتز در عدل الهی مطرح ساخته است راه حلی عرضه کرده ایم. معما این بود که چگونه ممکن است یک انسان خردمند، حتی یک مسیحی خردمند، به اسراری که فهم ناپذیر، نامحتمل و برخلاف شواهدند اعتقاد ورزد. راه حلی که لایب نیتز برای این معما مطرح کرد دو جنبه داشت: نخست این که می توان اعتقاد به بعضی از آموزه های رمزی و عمدتاً معجزات را با زنجیره ای از انتقال موثق اطلاعات که تا شاهدان نخستین معجزات امتداد می یابد موجه ساخت. دیگر این که حتی در مورد آموزه هایی که ورای طور عقلند، می توان اعتقاد به آنها را بر این اساس که نقش مهمی در فراهم ساختن بهترین تبیین در باب جهان داشته یا می توانند

داشته باشند، توجیه کرد.

شیوه انتقال موثق توجیهی چندان بدیع برای اعتقاد به آموزه‌های رمزی فراهم نمی‌سازد. بدیع بودن اعتقاد به آموزه‌های رمزی از دیدگاه لایب‌نیتز به شکلی که در این نوشتار عرضه کردیم، ناشی از پیوند زدن شیوه انتقال موثق با شیوه چارچوب معقول است. این دو شیوه توجیهی مکمل یکدیگرند؛ هم شیوه انتقال موثق و هم شیوه چارچوب معقول، به لحاظ نوع اسراری که توانایی توجیه‌شان را دارند محدودند، اما محدودیتهای این دو یکسان نیست. شیوه انتقال موثق در توجیه اسراری که مستلزم رویدادها یا افراد مشاهده‌پذیر نیستند دچار مشکل است، و شیوه چارچوب معقول در توجیه اسراری که نمی‌توانند در تبیین جهان نقشی ایفا کنند. این دو دسته از اسرار تنها تا حدودی همپوشی دارند. به همین دلیل، اگر در مقام توجیه اعتقاد به آموزه‌های رمزی مسیحیت از هر دو شیوه انتقال موثق و چارچوب معقول استفاده کنیم، تعداد بیشتری از آنها را می‌توانیم پوشش دهیم تا آن‌که صرفاً به یکی از آن دو شیوه بسنده کنیم.

به نظر ما هیچ یک از دو شیوه انتقال موثق و چارچوب معقول قابل دفاع نیست. به همین دلیل بحث ما در باب اسرار مسیحیت

از نگاه لایب‌نیتز می‌تواند صرفاً نتایج محدودی در برداشته باشد. به نظر ما نمی‌توان از دعاوی موکد لایب‌نیتز در باب معقولیت اعتقاد به اسرار مسیحیت جانبداری کرد. با این حال، نشان دادیم که می‌توان لایب‌نیتز را مؤید این ادعا دانست که ما برای اعتقاد به اسراری که فهم‌ناپذیر، نامحتمل و برخلاف شواهدند، با داشتن تبیینی بدیع و جالب از معقولیت اعتقاد به آنها، توجیه کافی در اختیار داریم.

پی‌نوشتها:

۱. در این متن واژه Mysteries در خصوص تجسد و تثلیث، و همین واژه با حرف کوچک (mysteries) به معنای عام‌تری که شامل معماهای مسیحیت و معجزات نیز می‌شود به کار رفته است. [در ترجمه، با استفاده از گیومه («») این دو از هم تفکیک شده‌اند-م.]
2. See: Leibniz's, **Theodicy** (La Salle: Open Court Press, 1985, pp.91-7)
3. **Theodicy**
4. See: Leibniz, op. cit. P.76.
5. Ibid., P.115.
6. Ibid., P.103.
۷. نگاه کنید به بحث لایب‌نیتز در مورد اموری که در فهم راه‌حل یک مسئله فیزیکی مورد نیازند؛ در کتاب:

تحلیل کریستیا مرسر در باب اظهارات
 لایب نیتز دربارهٔ وحدت جوهری در
**De Incarnatione De Seu De Uni-
 one Hypostatica.**
 [=تجسد خدا و وحدت جوهری] استفاده
 بسیاری برده ام. نگاه کنید به:

Mercer, op. cit. P. 155-9.

۱۸. در طرح این اشکال و امدار گریگ کواوین
 هستم که با مطالعهٔ پیش نویس این نوشتار آن
 را مطرح ساخت.

۱۹. اما آیا مشیت خداوند نمی تواند باورهای
 نادرست را به کار گیرد؟ به نظر لایب نیتز،
 این جهان بهترین جهان ممکن است. در
 فرض تساوی سایر امور، داشتن باورهای
 نادرست دربارهٔ جهان بدتر از داشتن باورهای
 درست در باب جهان است. بنابراین، مؤمنان
 می توانند مطمئن باشند که برنامهٔ خداوند
 مستلزم آن است که آنها تعداد معدودی از
 باورهای نادرست که با بهترین جهان ممکن
 سازگار باشد، داشته باشند. با این اطمینان
 و با ایمان به قدرت مطلق خداوند، معقول
 است اگر کسب باورهای نادرست دربارهٔ
 جهان را از سوی انسانهایی که به لحاظ
 معرفتی مسئولند، نه به عنوان قاعده، بلکه
 به عنوان یک استثنا در طرح و برنامهٔ خدا
 قلمداد کنیم.

Philosophical Papers and Letters
 (Chicago: University of Chicago
 Press, 1956, P.76.

8. the reliable transfer account.

9. the reasonable context account.

10. See: Leibniz, op. cit. PP.73-4.

11. Ibid., P.91.

۱۲. در این نوع بازی جمله ای را در گوشی به
 یکی از بازیکنان می گویند و سپس او به همین
 طریق به نفر بعدی منتقل می کند و همین طور
 تا نفر آخر. بعد نتیجه را با جملهٔ اولیه مقایسه
 می کنند و اغلب با نتایج شگفت آوری مواجه
 می شوند.

13. See: Leibniz, op. cit. P.102.

14. Ibid., P.103.

۱۵. این اشکال را نلسون پایک مطرح کرده است.

۱۶. من در بیان این که چگونه لایب نیتز از «تجسد»
 برای تبیین جنبه های معماگونهٔ جوهر
 استفاده می کند و امدار کریستیا مرسر هستم.
 نگاه کنید به:

Mercer, **The Development of Leib-
 niz's Metaphysics and the Origin
 of His Conception of Substance**
 (Princeton University, 1989), PP.
 155-6.

۱۷. برای ارائهٔ این تفسیر از وحدت جوهری از